



## بررسی تاریخی مباحله از دیدگاه قاضی عبدالجبار و علامه طباطبایی با تکیه بر آراء اهل سنت (مبتنی بر حضور علی (ع) در این جریان)

امیر مهدی شیری

دانشجوی دکتری مدرسی معارف گرایش مبانی اسلام، دانشگاه قم

### چکیده

آیه مباحله از جنجالی‌ترین آیات قرآن کریم است. سنت مباحله از دیرباز در بین اقوام سامی رواج داشته و در کتاب‌های مقدس دیگر به جز قرآن نیز به مواردی از آن اشاره شده است. مباحله مذکور در قرآن به ماجرای گفتگو و مناظره مسیحیان نجران با پیامبر اختصاص دارد که در سرانجام آن به دلیل امتناع مسیحیان از پذیرش دعوت پیامبر، طرفین توافق کردند که دست به مباحله زنند و از خدا بخواهند که راستگو را از دروغگو تمایز دهد. این مباحله در میانه راه به دلیل امتناع مسیحیان متوقف شد و به انجام نرسید. اما همراهی اهل بیت پیامبر با ایشان در این حادثه، زمینه گسترده‌ای برای مجادلات کلامی بین فرق و مذاهب اسلامی را پدید آورده است. بیشتر مفسران از این آیه برای اثبات فضیلت اهل بیت استفاده کرده‌اند و شیعه علاوه بر آن از این آیه برای اثبات معتقدات دیگری چون عصمت و امامت بلافاصله امام علی استفاده کرده است. جهت بررسی برخی از این تفسیرها در مقاله حاضر دیدگاه‌های دیدگاه قاضی عبدالجبار و علامه طباطبایی مورد بررسی قرار گرفتند که در نهایت با بررسی منابع تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که اکثر مورخین اهل سنت اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی اسلام (ص) هنگام مباحله عزیزترین و محبوب‌ترین افراد خاندان خود را با خود بردند و هیچ‌کس دیگری از خاندان یا اصحاب را در این واقعه شرکت ندادند که نشانگر این مطلب است که منظور خدا و پیامبرش از خاندان پیامبر (ص) کیان اند و سفارشات قرآن به رعایت و محبت به ذوی القربی شامل چه کسانی می‌شود.

**کلمات کلیدی:** مباحله، قاضی عبدالجبار، علامه طباطبایی، اهل سنت.



## ۱-مقدمه

مباهله در اسلام یکی از روش‌های مسالمت‌آمیز در مبارزه‌های فرهنگی به شمار رفته و موجب فروپاشی روحیه و اطمینان کاذب مخالفان به اعتقادشان قلمداد شده است (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۶۴ - ۶۵ و ۷۲). گرچه روی سخن در آیه مباهله تنها با پیامبر بوده و متضمن دستوری عمومی در این زمینه برای مسلمانان نیست؛ اما انجام مباهله تحت شرایط خاص پس از پیامبر نیز مشروع شناخته شده (حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ۳۵۱ و ۳۵۲) و موارد متعددی از آن در تاریخ ثبت شده است (سیوطی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ۲۳۳).

البته مباهله تنها برای امور مهم دینی و پس از اقامه دلیل و برهان و نومی‌دی از ائمه طرف مخالف به شکل طبیعی مشروع شمرده شده است (طبری، ۱۴۱۷ش، ۴۷۰). مفسران از آیه مباهله، استفاده‌های مختلف کلامی، فقهی، اجتماعی و عرفانی نموده‌اند. در این بین برداشت‌های کلامی بیشترین حجم را به خود اختصاص داده و به دلیل ارتباط با مسئله امامت و خلافت از بیشترین اهمیت برخوردار است. گرچه عموم شیعه و اهل سنت در این نقطه اتفاق نظر دارند که این آیه دلالت بر فضیلت اهل بیت دارد؛ لیکن در این نقطه با یکدیگر اختلاف نظر دارند که غالباً نگاه اهل سنت به این پدیده تنها به عنوان وسیله‌ای برای اثبات حق و باطل بوده ولی شیعیان همواره آن را در صبغه‌ای سیاسی و اجتماعی و در ارتباط با امر خلافت و امامت می‌بینند.

افزون بر فضایل عمومی اهل بیت در این آیه، فقرات خاص آن نیز هر یک به فضیلتی برای یکی از ایشان اشاره دارد. ابن ابی علان معتزلی بنا به این پیش فرض که رسیدن به سن تکلیف از شرایط حضور در مباهله است، با استناد به این آیه از بلوغ شرعی و کمال عقلی حسنین (علیهما السلام) در سن کودکی خبر داده است (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۱۱؛ طوسی، ج ۲، ۴۸۵). طبرسی و طوسی نیز کمال فوق العاده عقلی را برای حسنین (ع) در سن کودکی ثابت نموده و طبرسی قول به بلوغ شرعی آن دو را در انجام مباهله لازم نشمرده است (همانجا). فخر رازی و دیگران نیز از تعبیر «بناثنا» در این آیه استفاده کرده‌اند که حسنین (ع) فرزندان پیامبر (صلی الله علیه واله) به شمار می‌روند (جصاص، ج ۲، ۲۳؛ فخر رازی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ۲۴۸). همچنین از تعبیر «بناثنا» در این آیه استفاده شده که انتساب فرزندان دختری به پدر بزرگ مادری آنها صحیح است (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ۷۱) و در نتیجه کسانی که تنها از جانب مادر، سید هستند، جزو سادات به حساب آمده و می‌توانند از حقوق مالی سادات بهره‌مند باشند (صادقی، ۱۳۶۵ش، ج ۳ و ۴، ۱۷۴ - ۱۸۱).



همچنین بررسی‌ها نشان می‌دهد که مفسران از شیعه و اهل سنت طیفی از دیدگاه‌های گوناگون را مطرح کرده‌اند که بخشی از آنها قابل جمع است و بخش دیگری از آن در طول یکدیگرند و اختلاف‌های کلامی نتوانسته‌اند همگرایی در برخی زمینه‌های دیگر را منتفی کند. همچنین برداشت از آیه منحصر به ابعاد کلامی نیست بلکه زمینه‌های اجتماعی و حقوقی نوینی هم وجود دارد که می‌تواند مورد وفاق قرار گیرد و در یک نگرش انتقادی، میزان استواری و سستی آنها بر پایه معیارهای سه گانه تاریخ، ادب و کلام سنجیده شود. اما آیه مباحله از دیر زمان معرکه آراء و محل نزاع مفسران تشیع و تسنن بوده است و از آنجایی که تشیع برای اثبات حقانیت امامان خویش از این آیه با رویکرد اثباتی بهره برده، تفسیر آیه مذکور حساسیت دوچندانی به خود یافته است؛ به گونه‌ای که کمتر مفسری است که پیرامون آیه مباحله بخش معتناهی از تفسیر خود را به این آیه اختصاص نداده باشد. تفاسیر گوناگون آکنده از کندوکاوهایی است که در آن کوشیده‌اند تا نقطه ثقل هریک را به شکلی به چالش بکشند. این مقاله سعی دارد تا به صورت تطبیقی به بررسی رهیافت‌ها و ادله مفسران (دیدگاه قاضی عبداجبار و علامه طباطبایی) معاصر پیرامون آیه مباحله بپردازد.

## ۲- واژه‌شناسی

واژه «مباحله» از ریشه «بهل» گرفته شده است. این ریشه و مشتقات آن در معانی رها کردن و ترک گفتن (زمخشری، ۱۹۶۰: ۷۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۴۹) و نیز لعنت و نفرین کردن به کار رفته است (ابن‌منظور، ۱۴۱۶: ۵۲۲/۱؛ زمخشری، ۱۹۶۰: ۷۱). در بیان ارتباط معنای اول و دوم گفته‌اند که لعنت الهی، موجب برکنار شدن انسان از رحمت خداوند می‌شود (رازی، ۱۴۲۰: ۲۴۹/۸) و یا آنکه لعن و نفرین گاه همراه با دعا و تضرع بسیار و در نتیجه همراه با توجه کامل دل به خدا و انقطاع از دور و بر خویش است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۴۹). اما در معنای اصطلاحی آن به درخواست نزول لعن و عذاب بر طرف مخالف پس از بی‌حاصل ماندن بحث و مناظره اطلاق می‌شود (زمخشری، بی‌تا: ۱۴۰/۱) و تنها به مواردی اختصاص دارد که دو طرف برای اثبات موضوعی، غالباً دینی و مذهبی، در مقابل یکدیگر قرار گرفته و از خداوند درخواست لعن و نفرین و نزول عذاب بر طرف دروغ‌گو می‌کنند.

## ۳- جریان مباحله

در سال نهم هجرت و در پی اقتدار پیامبر و نیز ارسال نامه‌های متعددی به سران قبایل و کشورهای همسایه، هیئت‌های مختلفی برای اسلام آوردن یا انعقاد پیمان صلح به مدینه روان شدند. از این روی آن سال را (عام الوفود) به معنای سال ورود هیئت‌ها و تشریف آنها به محضر پیامبر نام گرفته شده است (ابن اثیر، ۱۹۶۶م، ج ۲، ۲۸۶).



پیامبر(صلی الله علیه واله) در ادامه نامه نگاری‌های خود به قبائل و کشورهای همسایه، نامه‌ای نیز به مسیحیان نجران فرستاد. نجران، منطقه‌ای در حوالی یمن است که مسیحیان عرب در آن سکونت داشتند. برخی مفسران و مورخان، ساکنان مسیحی این سرزمین را باقیمانده اصحاب اخدود دانسته اند (بیضوی، ج ۵، ۲۶۷؛ طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ۷۰۷). پیامبر در این نامه از آنان خواسته بود که اسلام آورده یا جزیه داده و یا آماده جنگ باشند (یعقوبی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ۸۱؛ ابن کثیر، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ۴۲).

بزرگان مسیحی نجران پس از دریافت نامه پیامبر گرد آمده و به گفتگو پرداختند و سرانجام پس از مذاکرات طولانی به نتیجه مشخصی نرسیده و تصمیم گرفتند به دیدار پیامبر رفته و سپس راه حل مناسبی بیابند (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۲۱، ۲۸۸ - ۳۱۸). آنان ابتدا درباره عیسی(ع) که اساسی‌ترین مسأله در نظرشان بود با پیامبر بحث نمودند. پیامبر از عیسی به عنوان بنده و پیامبر خداوند یاد کرد و این سخن برای آنان بسیار شگفت‌انگیز بود (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۰۹؛ سیوطی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ۲۳۳). لذا برای ابطال آن از ایشان می‌پرسند که همه آدمیان، پدری دارند؛ پس چگونه است که عیسی(ع) بدون پدر به دنیا آمده است؟ پاسخ پیامبر به این پرسش آنان در آیه ۵۹ سوره آل عمران منعکس شده است: «إنّ مثل عیسی عند الله کمثل ءادم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون». در این آیه آفرینش عیسی(ع) بسان آفرینش آدم(ع) شمرده شده است؛ پس همان گونه که آدم از خاک و بدون پدر و مادر آفریده شد، عیسی نیز بدون پدر آفریده شده است (واحدی، ۹۰؛ حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ۱۵۵). نجرانیان از پاسخ گفتن به این استدلال، عاجز مانده و تنها به انکار شدید و مکرر آن بسنده کردند. پیامبر(صلی الله علیه واله) از این رفتار ناخرسند شده و به ستوه آمدند (طبری، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ۴۰۵) تا آن که از جانب خداوند فرمان رسید که آنان را به مباحله دعوت کند (ابو نعیم، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۳۵۳ - ۳۵۵) این فرمان در آیه ۶۱ سوره آل عمران منعکس شده است: «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکذبین»: به آنان که پس از علم و یقینی که بر تو نازل گشت باز با تو جدال می‌کنند بگو: فرزندان و زنان و جان‌های خویش را حاضر ساخته و به مباحله نشسته و آن گروه را که دروغ می‌گویند مورد لعنت خداوند قرار دهیم.

فردای آن روز در ۲۴ یا ۲۵ ذی حجه (ابن شهر آشوب، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ۴۲۱). همگان برای انجام مباحله در بیابانی اطراف مدینه گرد آمدند (میبدی، ۱۳۶۱ش، ج ۲، ۱۴۷ و ۱۵۱). پیامبر(صلی الله علیه واله) به همراه امام علی (علیه السلام)، فاطمه (علیها السلام) و حسنین(علیهم السلام) در زمان و مکان موعود حاضر شده (ابن عساکر،



۱۴۱۷ق، ج ۴۲، ص ۱۱۲؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ۹۹. و در جایگاه خویش در زیر یک چادر قرار گرفتند (مفید، ۱۴۱۴ق، ۱۱۵؛ قمی، ۱۴۱۶، ۴۱۷). و فرمودند: «بارالها اینان اهل بیت من هستند» (مشهدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۲۳۰؛ ابن حنبل، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۰۲). در روایتی دیگر از عایشه نیز آمده که پیامبر این آیه را تلاوت فرمود: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا» احزاب ۳۳/۳۳ (زمخشری، الکشاف، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ۳۶۹).

مسیحیان نیز که برخی دختران و پسران خویش را به همراه آورده بودند در جایگاه مقابل قرار گرفتند. در این میان، بزرگان مسیحی از همراهی عزیزترین اشخاص پیامبر (صلی الله علیه واله) با ایشان، بسیار هراسیده بودند (مفید، ۱۴۱۴ق، ۱۱۵؛ زمخشری، الکشاف، ۱۴۱۵، ج ۱، ۳۶۸ و ۳۶۹؛ طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ۳۰۹). آنان با خود گفتند: «به خدا قسم که نشستن او همچون نشستن دیگر پیامبران در مراسم مباحله است». (یعقوبی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ۸۲ و ۸۳؛ ابن شهر آشوب، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ۴۲۰) بیائید جان خویش را حفظ نموده و به دادن جزیه راضی شویم (طبری، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ۴۰۸؛ یعقوبی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ۸۲ و ۸۳؛ زمخشری، الکشاف، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ۳۶۸ و ۳۶۹). برخی از روایان نیز این تصمیم مسیحیان را ناشی از ظهور نشانه‌های عذاب دانسته‌اند (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۲۱، ص ۳۲۳). سرانجام برخی از مسیحیان به اسلام گرویده (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ۳۱۰؛ ابن سعد، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ۲۶۸) و باقی آنها صلحنامه‌ای با پیامبر امضا نموده و به دیار خویش بازگشتند (یعقوبی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ۸۳). روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه واله) پس از پشیمانی آنها از مباحله، خطاب به آنها فرمود: «به خدا قسم اگر با شما مباحله می‌کردم تمام این بیابان پر از آتش گردیده و در دم هلاک می‌شدید» (طبری، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۰۸؛ زمخشری، الکشاف، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ۳۶۹). و نیز فرمود: «به خدا قسم اگر با افرادی که زیر این چادر قرار دارند با هر کس دیگری در آسمان و زمین، مباحله کنم در همان لحظه، نابود می‌شود.» (مفید، ۱۴۱۴ق، ۱۱۵ - ۱۱۶)

#### ۴-دیدگاه قاضی عبدالجبار

از بین مفسرین متقدم اهل سنت فقط قاضی عبدالجبار معتزلی ست که بعد از بحث در مورد اینکه اگر مراد از انفسنا علی باشد به معنای افضلیت بر امامت است یا خیر، مدعی می‌شود که اصلا علی (ع) در آن روز در واقعه مباحله حضور نداشته است. قاضی عبدالجبار در خصوص آیه مباحله می‌گوید: «امامت گاهی در کسی است که افضل نیست» (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۵: ۱۴۰).

قاضی عبدالجبار همچنین می‌گوید:



شیخ ما ابوهاشم گفته است: پیامبر اکرم (ص) کسانی را به مباحله اختصاص داد که قرابت نسبی با ایشان داشتند و قصد بیان هیچ نوع فضیلتی برای آنها نداشت (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۵: ۱۴۲).

همچنین وی هنگام رد استدلال شیعه به آیه مباحله، بیان نموده است:

و فی شیوخنا من ذکر عن أصحاب الآثار أن علیا علیه السلام لم یکن فی المباحله «و میان بزرگان ما کسانی هستند که از اصحاب آثار نقل کرده‌اند که علی «علیه السلام» در مباحله نبوده است» (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۵: ۸۱).

وی بیان میدارد که و چه بسیار آیات مباحله را دست آویز قرار دادند و هرآینه هنگامی که آیه ناز شد رسول خدا (ص) علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را جمع کرد و ایکنه آن دلالت دارد کنه او(علی ع) برتر است. و لازمه آن محق بودن برای امامت است و دور نیست اینکه باشد مراد از فرمایش خداوند تبرک و تعالی (انفسنا و انفسکم) و جایز نیست اینکه قرار دهیم او را از نفسش جز اینکه در فضیلت تلاوت کنیم. (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۵، ۸۷) و این مثل همان اولی است که حتما کلامی است در فضیلت و ما تبیین میکنیم اینکه امامت قطعا در کسی می باشد که افضل نیست، و شیوخ (حدیثی) ما از صاحبان آثار ذکر کرده اند ایکنه علی (ع) در روز مباحله نبوده است.

همچنین قاضی عبدالجبار درباره آیه چنین می گوید:

شیعیان برای اثبات امامت علی علیه السلام دلیل دیگری را نیز ذکر کرده اند. آنان به آیه ی مباحله استدلال می کنند و می گویند: در این آیه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند. به باور آن ها، این امر دلالت می کند که علی علیه السلام افضل است و فضیلت و برتری نیز اقتضا می کند که او برای مقام امامت شایسته تر و صاحب حق باشد. به اعتقاد این افراد منظور از (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، علی علیه السلام است، چرا که این سخن خداوند: (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ) شامل وی نمی شود. پس الزاماً وی مصداق «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» خواهد بود. گفته ی دیگر آن ها این که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در صورتی می تواند او را از خود بداند که در فضیلت بدون هیچ واسطه و فاصله ای در رتبه ی بعد از او باشد. در پاسخ به شیعیان باید گفت: این دلیل نیز مانند دلیل قبلی فقط نشان می دهد که علی علیه السلام، در فضیلت سرآمد است. ولی ما تبیین می کنیم که چه بسا امامت از آن کسی باشد که افضل نیست. از سوی دیگر، برخی از بزرگان ما می گویند: بنا به گفته ی تاریخ نگاران، علی علیه السلام در جریان مباحله حضور نداشته است. شیخ ابوهاشم می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله، نزدیکان نسبی خود را دعوت کرد، اما هدف وی، نشان دادن فضل و برتری نبود. شاهد این امر،



اقدام پیامبر در همراه نمودن حسن و حسین علیهما السلام با این که دارای سن کم بودند، به علت قرابت نسبی با ایشان است. (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۵، ۵۶).

منظور از: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) نیز همین معناست. زیرا هدف خداوند، همراه نمودن نزدیکان بوده است. چنان که در مورد شخصی که به قومی نسبت نزدیکی دارد؛ می گویند: او از آن هاست. شکی نیست که این ماجرا، بر فضیلت و موقعیت ممتاز علی علیه السلام نزد پیامبر و محبت بسیار ایشان به او حکایت دارد، اما به اعتقاد ما نمی تواند بر برتری و امامت وی دلالت داشته باشد. (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۵، ۲۳).

خلاصه ی استدلال این عالم سنی این گونه است:

نخست. چه بسا فردی به امامت برسد که افضل نیست.

گذشته از آن که این گفته، نشان دهنده ی تسلیم در برابر استدلال شیعه مبنی بر درک برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام از آیه ی مبارکه است؛ بایست گفت: اعتقاد به امامت فردی را که افضل نباشد، فردی چون ابن تیمیه هم قبول ندارد.

دوم. علی علیه السلام، در جریان مباحله حضور نداشته است.

این مورد نیز بر کامل و جامع بودن استدلال شیعه حکایت دارد. وگرنه چنین ادعایی را مطرح نمی کردند. بر اساس همین رویکرد است که برخی چون فخر رازی در مورد حدیث غدیر گفته اند: «علی علیه السلام در حجه الوداع حضور نداشته است.»

سوم. آیه در مقام نشان دادن فضل و برتری نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست بر نزدیک بودن خویشان خود تأکید کند. این باور نیز باطل است؛ چرا که اگر مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله تنها این مورد بود از بین نزدیکان خود، عباس را نیز دعوت می کرد. ابن تیمیه به این اشکال توجه کرده و در پاسخ می گوید: «عباس، از مسلمانان نخستین نبوده است. به همین دلیل پیامبر او را برای مباحله با خود نبرده است.»

اما باید گفت: ابن تیمیه با این سخن، دانسته یا ندانسته به این حقیقت که مقصود آیه، نزدیکی نسبی نبوده اعتراف کرده است. شایان ذکر است که اشاعره نیز در بحث ها و مناقشه های خود، از همین استدلال اخیر کمک می گیرند. از این رو معلوم می شود که اینان دست خالی هستند و با تکیه به استدلال های ضعیف و سست معتزله می خواهند سخن خود را ثابت کنند، که البته نمونه های بسیاری دارد.

۵-دیدگاه علامه طباطبایی



علامه طباطبایی در برابر قاضی عبدالجبار واکنش نشان داده، می‌کوشد به تفصیل هم از جهت تاریخی و هم از دیدگاه ادبی به اظهار نظرهای او پاسخ دهد.

علامه طباطبایی جعلی بودن رویداد مباحله را موقوف به انکار بخش وسیعی از سنت و سیره رسول خدا(ص) می‌داند؛ زیرا انکار چنین رویداد متقنی با این وسعت در گستره آثار اسلامی مساوی با انکار اعتبار بسیاری دیگر از گزاره‌های دینی است که در مراتب پایین‌تر از این اعتبار قرار دارند. این انکار هم صاحبان جوامع حدیثی و تاریخی مانند مسلم، ترمذی، طبری و سیوطی را دربر می‌گیرد و هم شامل اصحاب رسول خدا(ص) مانند سعد بن ابی وقاص، جابر بن عبدالله و عبدالله بن عباس می‌شود که چنین روایتی را نقل نموده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۳). لازم به ذکر است که قاضی نورالله شوشتری نام شصت نفر از بزرگان اهل سنت که رویداد مباحله را در آثار خود ثبت نموده‌اند را ذکر نموده که اهمیت و اتقان و سلامت این رویداد را نزد اهل سنت به اثبات می‌رساند. (شوشتری، ۱۴۰۹: ۳ / ۶۲ - ۴۶).

علامه در پاسخ به اشکال قاضی عبدالجبار تأیید رویداد مباحله از سوی بزرگان ادب و بلاغت را شاهدهی گویا بر صحت این واقعه می‌داند. وی در این باره از زمخشری یاد می‌کند که در این باره گفته است:

این دلیلی است که هیچ دلیلی قوی‌تر از آن بر فضیلت اصحاب کساء نیست و این برهان روشنی است بر صحت نبوت رسول خدا(ص)، برای اینکه احدی نه از موافق و نه از مخالف روایتی نیاورده که گفته باشد نصارای نجران بدون ترس از اصحاب کساء به مسئله مباحله اقدام کرده‌اند؛ چون اگر احتمال می‌دادند آن جناب به دروغ دعوت به نبوت می‌کند، بدون درنگ با او مباحله می‌کردند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۳۷۰).

در واقع بی‌اعتنایی به قواعد ادبی به دلیل تمایلات خاص مذهبی به آنارشیست ادبی و هرج و مرج علمی منتج می‌شود که در نتیجه امنیت تمام اصول و فروع علمی به خطر خواهد افتاد.

علامه طباطبایی در پاسخ به قاضی عبدالجبار افزون بر نگاه تعصب‌آمیز وی در نفی رویداد مباحله، عدم تفکیک میان مفهوم و مصداق را جزء اشتباهاتی معرفی می‌کند که وی را به این نتیجه در محاسباتش سوق داده است.

علامه در راستای اثبات هرچه بیشتر مفهوم جمع و مصداق فرد به مرسوم بودن این روش در فرهنگ قرآنی می‌پردازد:

مفسرین هم اتفاق دارند و روایات هم متفقند، تاریخ هم مؤید است که رسول خدا(ص)، وقتی برای مباحله حاضر می‌شد احدی به جز علی، فاطمه و حسن(ع) را با خود نیاورد، پس از ناحیه آن جناب کسی حضور به هم نرسانید مگر





دو نفس، دو فرزند و یک زن و با آوردن اینان رسول خدا(ص)، امر پروردگارش را امتثال نمود. علاوه بر اینکه اصولا مراد از لفظ آیه امری است و مصداقی که حکم آیه به حسب خارج منطبق بر آن است امری دیگر و این بار اول نیست که خدای تعالی حکم یا وعده و وعید را که بر حسب خارج با یک نفر منطبق است به طور دسته جمعی حکایت می کند، مثلا با اینکه فرد معینی زن خود راظهار کرده بود و آیه در شان او نازل شده بود می فرماید: «الَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنَّ أُمَّهَاتِهِمْ...» باز درباره همان یک فرد به صورت دسته جمعی می فرماید: «وَالَّذِينَ يَظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا». و درباره شخص واحدی که گفته بوده خدا فقیر و من توانگرم، به صورت دسته جمعی فرمود: «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ» و در پاسخ شخص واحدی که پرسیده بود چگونه انفاق کنیم؟ به صورت دسته جمعی فرمود: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ؟ قُلِ الْغُفْو» و از این قبیل آیات بسیاری است که به لفظ دسته جمعی نازل شده است، درحالی که مصداق خارجیش به حسب شان نزول فرد معینی بوده است. (طباطبایی، همان: ۳ : ۳۵۲).

همچنین مرحوم علامه طباطبایی(ره) در خصوص واقعه مباحله می نویسد: «مباحله یکی از معجزات باقی اسلام است و هر فرد باایمانی به پیروی از نخستین پیشوای اسلام می تواند در راه اثبات حقیقتی از حقایق اسلام با مخالفان خود به مباحله بپردازد و از خداوند درخواست کند که طرف مقابل را کیفر بدهد و محکوم سازد»(طباطبایی، ۱۳۷۴، ۳، ۳۵۰).

علامه طباطبایی در پاسخ به قاضی عبدالجبار کوشیده است تا با محاسبات عقلانی خط بطلانی بر نتیجه قاضی عبدالجبار بکشد. ایشان در پاسخ به قاضی عبدالجبار درک نسبت میان مفهوم آیه مباحله و مصادیق آن را راهگشا و تعیین کننده در دریافت معنایی آیه می داند. علامه در اثبات فضیلت اهل بیت براساس آیه مباحله اظهار می دارد که اگر فضیلتی برای اهل بیت نسبت به سایر مؤمنین نیست پس چرا پیامبر در اجرای امر مباحله از سوی خداوند که به صورت جمع خطاب شده به گزینش مصادیقی کمتر از مفهوم جمع آیه اقدام ورزید؟ علامه پس از بیان این مطلب نتیجه می گیرد که چون پیامبر در اجرای امر الهی کسی غیر از اهل بیت نیافته به گزینش کمتر از مفهوم جمع آیه دست زده است. بنابراین نمی توان اهل بیت را در ردیف سایر مؤمنان قرار داد و به سادگی از کنار این مسئله عبور کرد. ایشان در این باره می گوید: «اگر آوردن رسول خدا(ص) نامبردگان را به عنوان نمونه ای از مردان و زنان و کودکان مؤمنین می بود، لازم بود حداقل دو نفر مرد و سه زن و سه فرزند همراه خود می آورد تا فرمان: «انفسنا و



نسائنا و ابنائنا» را امتثال کرده باشد، پس اگر از مردان تنها علی(ع) و از زنان تنها فاطمه(ع) و از فرزندان تنها حسنین(ع) را آورد، برای این بود که آوردن همین ها مصحح صدق امتثال بوده، به این معنا که غیر از نامبرندگان کسی که شرکت دادنش امتثال امر خدا باشد نیافته است». (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳ / ۳۵۶)

مطابق نص آیه مباهله، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می بایست مردان، زنان و فرزندان خود را برای مباهله با خود می برد و به فرمان قدسی خدا می بایست علی بن ابی طالب، فاطمه دختر خود و حسن و حسین نوه های خود (علیهم السلام) را به عنوان تنها مصداق گروه های سه گانه آیه بر می گزید. بنا براین اهل بیت (علیهم السلام) شریک در مباهله بودند. همچنین اهل بیت شریک در مدعای پیامبر نیز بودند زیرا با توجه به صیغه جمع "کاذبین: دروغگویان" پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) مطابق امر خدا می بایست لعنت خدا را بر دروغگویان می فرستادند و نسبت کذب به کسی داده می شود که ادعایی کرده باشد؛ نجرانیان مدعی الوهیت عیسی و در مقابل پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) همگی مدعی نفی آن بودند چرا که اگر پیامبر به تنهایی طرف مباهله نجرانیان می بود لازم بود عبارتی که قابل انطباق بر مفرد نیز باشد به کار می رفت یعنی "من کان کاذباً". (طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۲۲۵)

علامه طباطبایی برای اثبات وجهی دیگر از شریک بودن اهل بیت، در ادعای پیامبر(ص) به متعلق مباهله اشاره می کند و می گوید مسیحیان نجران به خاطر مخالفت با رسالت پیامبر(ص) به مدینه آمده بودند و آیه «فَمَنْ حَاجَّك فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» که خطاب را متوجه رسول خدا(ص) نموده موید این معناست. بنابراین حضور اهل بیت در رویدادی که نزاع بر سر رسالت آن حضرت است باید فراتر از معنای معمول تفسیر شود. علامه طباطبایی در این باره می گوید:

از اینجا روشن می گردد که آوردن رسول خدا(ص) حضرات نامبرده را با خود، عنوان نمونه ای از مؤمنین را نداشته؛ چون مؤمنین بدان جهت که مؤمن بودند سهمی و نصیبی از محاجه و مباهله نداشتند تا در معرض لعنت و عذاب (البته اگر دروغ گو باشند) قرار بگیرند. .. و اگر دعوی آن طور که قائم به شخص آن جناب بود به همراهانش قائم نبود، هیچ وجهی برای شرکت دادن آنان به نظر نمی رسید. (طباطبایی، همان: ۳۵۷).

## ۶- نتیجه گیری

در بررسی آیه مباهله در منابع تفسیری و تاریخی و حدیثی به اهمیت این ماجرا و این آیه در اندیشه اسلامی دست می یابیم. این منابع همگی بر حضور اهل بیت در این ماجرا تاکید کرده و نزول این آیه را از فضایل ایشان شمرده اند؛ گر چه همگی بر ارتباط مباهله به ماجرای خلافت تاکید نکرده اند. در این بین متکلمان و مفسران شیعه بیشترین



مباحث را در اثبات افضلیت اهل بیت و نیز سزاوری امام علی (ع) در خلافت بعد از پیامبر در ذیل این آیه و نیز در منابع کلامی مستقل گردآورده‌اند.

علامه طباطبایی از آیه مباحثه بر افضلیت امام علی (علیه السلام) نسبت به همگان به جز پیامبر (صلی الله علیه واله) استدلال کرده‌اند. دانسته‌اند و معتقد هستند که از آن جا که پیامبر (صلی الله علیه واله) برترین مخلوق خدا در جهان بوده و در این آیه از علی (علیه السلام) به عنوان نفس پیامبر (صلی الله علیه واله) یاد شده، پس ایشان از همه و جوه به جز نبوت با پیامبر (صلی الله علیه واله) شباهت دارد. در نتیجه ایشان از همه اصحاب و همه پیامبران و حتی از همه مخلوقات به جز شخص پیامبر برتر و بالاتر هستند. همچنین وی معتقد است که از این آیه بر احقیقت ایشان به خلافت استدلال کرده و انتخاب دیگران به خلافت هنگام حضور علی (علیه السلام) را نادرست و باطل شمرده‌اند

قاضی عبدالجبار نیز علی رغم اعتقاد به افضلیت علی (علیه السلام) بر همه یا لاقلاً برخی از دیگر صحابه استدلال شیعه بر احقیقت ایشان به خلافت را نمی‌پذیرند. علامه طباطبایی در رد استدلال مذکور از اجماع مسلمانان در برتری پیامبران بر غیر پیامبران یاد کرده و بر اساس آن افضلیت علی (علیه السلام) بر پیامبران دیگر را نیز همانند پیامبر اسلام نادرست شمرده است؛ اما وی به نقل این اجماع بسنده کرده و هیچ دلیل و مستندی بر این ادعا نمی‌آورد. همچنین قاضی عبدالجبار سعی کرده‌اند دلالت «انفسنا» بر امام علی (علیه السلام) را محل تردید قرار داده و استعمال (انفس) را به معنای خویشاوند، هم‌نژاد و هم‌کیش می‌شمرند و در نتیجه این آیه را الزاماً دلیل بر افضلیت علی (علیه السلام) بر همگان این در حالی است که همراه آوردن یک خویشاوند و یا هم‌نژاد و یا هم‌کیش اضافه بر حضرت زهرا (سلام الله علیها) و حسنین (ع) هیچ ضرورتی نداشته و به علاوه مشارکت با پیامبر (ص) در چنین امر مهمی که به منظور تمییز حق از باطل صورت گرفته خود بیانگر وجه اطلاق نفس پیامبر بر علی (علیه السلام) است.

## منابع و ماخذ

۱. قران کریم.



# ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر

ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

۲. امتاع الاسماع، احمد بن علی مقريزي، دار الكتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۱. ابن هشام، السیرة النبویة، دار المعرفة، بیروت، بی تا،
۲. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، دار الفكر، بیروت، ۱۴۰۸ ق،
۳. ابو الحسن مسعودی، التنبيه والاشراف، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۰۴ ق
۴. ابن سعد، طبقات الكبرى. دار الكتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۸ ق،
۵. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۶. البیضاوی، تفسیر البیضاوی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۸م.
۷. الطبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، دارالفکر، بیروت، ۱۹۸۸م.
۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (بی تا). تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۹. التنبيه والاشراف، ابو الحسن مسعودی، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۰۴ .
۱۰. المنتظم، ابن جوزی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۱۱. السیرة الحلبیة، ابو الفرج حلبی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۷ ق.
۱۲. بیهقی، السنن الكبرى. بی تا، بیروت، ۱۹۹۰.
۱۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل، تهران، انتشارات اعلمی، ۱۴۱۰ق.
۱۴. دینوری، ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، دار الأضواء، بیروت، ۱۴۱۰ ق.
۱۵. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، الفائق، بیروت، دار المعرفة، به کوشش: علی محمد البجاوی -محمد أبو الفضل إبراهيم، بی تا.
۱۶. حویزی، عبدعلی بن جمعه، نورالثقلین، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۱۷. حسکانی، ابوالقاسم، شواهد التنزیل، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ق.
۱۸. جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، بی جا، مکتبه الباز، بی تا.
۱۹. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق
۲۰. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، الکشاف، قم، نشرالبلاغه، ۱۴۱۵ق.
۲۱. راغب اصفهانی، حسین. المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، دوم، ۱۴۰۴.
۲۲. قاضی عبدالجبار بن احمد، المغنی فی الامامة، تحقیق جورج فنواتی، قاهره، الدار المصریة، ۱۹۶۵ م.
۲۳. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۴. شمس الدین ذهبی، تاریخ اسلام، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۹ق
۲۵. شوشتری، قاضی نورالله، ۱۴۰۹ ق، احقاق الحق، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۲۶. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، بیروت، احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
۲۷. فضل الله، محمدحسین، من وحی القرآن، دارالملاک، ۱۴۱۹ق.
۲۸. طوسی، محمدبن حسن. (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۹. صادقی تهرانی، محمد، تفسیر الفرقان، تهران، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.
۳۰. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۳۱. مشهدی، میرزا محمد، کنز الدقائق، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۰ق.
۳۲. میبیدی، رشیدالدین، کشف السرار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ش.



# ماهنامه علمی تخصصی پایا شهر



ISSN ۲۹۸۰-۷۷۸۶

۳۳. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی،  
۳۴. واحدی نیشابوری، ابوالحسن علی بن احمد، اسباب النزول، قاهره، دارالحدیث، بی تا.  
۳۵. یاقوت حموی، معجم البلدان، دار صادر، بیروت،